



نگاهی به وصیت مهم رسول خدا(ص) در آخرین لحظات عمر

آخرین پیغمبر الهی، اشرف مخلوقات عالمین حضرت محمد بن عبدالله(ص) پس از بیست و سه سال دعوت و مجاهدت و ابلاغ پیام الهی و پس از فراز...

آخرین پیغمبر الهی، اشرف مخلوقات عالمین حضرت محمد بن عبدالله(ص) پس از بیست و سه سال دعوت و مجاهدت و ابلاغ پیام الهی و پس از فراز و نشیب‌های فراوان در راه انجام رسالت بزرگ خویش، سرانجام در روز دوشنبه، بیست و هشتم ماه صفر یازدهم هجرت پس از چهارده روز بیماری و کسالت، رحلت فرمودند و در هجره مسکونی خویش در جوار مسجدی که تأسیس کرده بودند، به خاک سپرده شدند.

به گزارش خبرنگار دین و اندیشه خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) روزهای پایانی ماه صفر در تقویم اسلامی روزهای بسیار غمبار و یادآور رحلت و شهادت بهترین انسان‌ها و مخلوقات الهی است. رحلت جانشین رسول مکرم اسلام(ص) و شهادت جانگداز میوه دل دختر بزرگوارش امام حسن مجتبی(ع) و امام علی بن موسی الرضا(ع) است. در این ایام تمام دنیای اسلام غرق در ماتم و عزاست و در سوگ رسول خدا(ص) و فرزندانش مجلس عزای به پا کرده اند.

نگاهی گذرا به ولادت، القاب و نسب پیامبر(ص)

نام؛ محمد بن عبد الله، کنیه ابوالقاسم و ابوابراهیم، القاب؛ رسول الله، نبی الله، مصطفی، محمود، امین، امی، خاتم، مژمل، مدثر، نذیر، بشیر، مبین، کریم، نور، رحمت، نعمت، شاهد، مبشر، منذر، مذكر، یس، طه و... آنحضرت آخرین پیامبر الهی، بنیان‌گذار حکومت اسلامی و نخستین معصوم در دین مبین اسلام است. تاریخ ولادت رسول خدا(ص) روز جمعه، هفدهم ربیع الاول عام الفیل برابر با سال 570 میلادی (به روایت شیعه). بیشتر علمای اهل سنت تولد آن حضرت را روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول آن سال دانسته‌اند. نسب پدری ایشان به عبدالله بن عبدالمطلب (شبهه الحمد) بن هاشم (عمرو) بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لویّ بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر (قریش) بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان می‌رسد و مادرشان آمنه، دختر وهب بن عبد مناف می‌باشد.

حضرت محمد (ص) از 27 رجب سال چهلّم عام الفیل (610 میلادی)، که در سنّ چهل سالگی به رسالت مبعوث شده بودند، تا 28 صفر سال یازدهم هجری، که رحلت فرمودند، به مدت 23 سال عهده‌دار امر رسالت و نبوت بودند. آخرین نبی الهی در روی زمین علاوه بر رسالت، به مدت ده سال امر زعامت و زمامداری مسلمانان را پس از مهاجرت به مدینه طیبه بر عهده داشت.

در آخرین روزهای وفات پیامبر(ص) چه گذشت؟

درباره زندگانی، سیره زندگانی و اخلاقی و اتفاقاتی که در زمان حیات آنحضرت اتفاق افتاد زیاد سخن گفته شده است. اما یکی از مباحث و اتفاقاتی که شاید کمتر به آن پرداخته می‌شود اتفاقات روزهای آخر عمر شریف و مبارک رسول مکرم اسلام(ص) است که شاید بی‌توجهی به این اتفاقات مسیر تاریخ اسلام را عوض کرد و پس از آن شاهد رخدادها ناگوار در تاریخ اسلام بعد از رحلت آنحضرت هستیم. در این فرصت بخشی از این وقایع به ویژه وصیت ارزشمند و بسیار مهم ایشان را مرور می‌کنیم.

پیامبر(ص) شب پیش از بیماری شدیدش در حالی که دست علی(ع) را گرفته بود، همراه جماعتی برای طلب آمرزش به قبرستان بقیع رفت و برای اهل قبور درود فرستاد و برای آنان طلب استغفار طولانی کرد. آنگاه به علی(ع) فرمود: «جبرئیل هر سال یک مرتبه قرآن را بر من عرضه می‌کرد؛ ولی امسال دو مرتبه این امر صورت گرفته است و این دلیلی ندارد مگر این که اجل من نزدیک باشد.» پس به علی(ع) گفت: «اگر من از دنیا رفتم، تو مرا غسل بده.» در روایت دیگر آمده است که «فرمودند: به هر کسی وعده‌ای دادم، باید آن را بگیرد و به هر کسی دینی دارم، باخبرم سازد.

پیامبر(ص) که گویا از حرکات زنده برخی از زوجات و صحابه خود و تخلف برخی از یاران ناراحت شده بود، برای پیش‌گیری از بدعت‌ها، فرمود: «ای مردم، آتش فتنه شعله‌ور شده و فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تاریک، رو آورده و شما هیچ دستاویزی علیه من ندارید؛ زیرا من حلال نکردم مگر آن چه قرآن حلال دانسته و حرام نکردم مگر آن چه قرآن حرام داشته است.» پیامبر(ص) پس از این هشدار به منزل "ام‌سلمه" رفت و دو روز در آن جا ماند و گفتند خدایا تو شاهد باش که من حقایق را ابلاغ کردم. سپس پیامبر(ص) به منزل رفت و جماعتی به حضور طلبید و گفت: «مگر به شما امر نکردم که با جیش «اسامه» بروید؟ چرا نرفتید؟» ابوبکر گفت: رفتم؛ ولی دوباره برگشتم تا تجدید عهد کنم. عمر گفت: نرفتم؛ چون نمی‌توانستم منتظر باشم تا حال شما را از کاروانیان ببرسم.

رسول خدا(ص) از تخلف آنان سخت ناراحت شد و با همان حال کسالت به مسجد رفت و خطاب به اعتراض کنندگان فرمود: این چه سخنی است که دوباره فرماندهی «اسامه» می‌شنوم شما پیش از این به فرماندهی پدرش هم طعن می‌زدید به خدا سوگند او برای فرماندهی لشکر سزاوار بود و فرزندش اسامه نیز برای این کار شایسته است. رسول خدا در بستر بیماری مرتباً به

عیادت کنندگان خود به طور مرتب می‌فرمود، سپاه اسامه را حرکت دهید.

سپس پیامبر(ص) بیهوش شد و تمام زنان و کودکان می‌گریستند. لحظاتی بعد پیامبر(ص) به هوش آمد و دستور داد که برایش قلم و دواتی بیاورند تا بر ایشان چیزی بنویسند که پس از آن هرگز گمراه نشوید در این میان برخی به دنبال آوردن صحیفه و دوات رفتند. که عمر گفت: بیماری بر پیامبر(ص) چیره گشته است، «ارجع فانه یهجر» برگرد، زیرا او هذیان می‌گوید. قرآن نزد شماست، کتاب خدا برای شما کافی است. حاضران بعضی با نظر عمر مخالفت کردند و بعضی دیگر جانب او را گرفتند رسول خدا(ص) از اختلاف و سخنان جسارت‌آمیز آنان سخت ناراحت شد و فرمود: «برخیزید و از من دور شوید».

وصیت مهم پیامبر(ص) در لحظات پایانی عمر شریف

پیامبر(ص) در حضور جمع، رو به حضرت علی(ع) کرد و به او وصیت کرد و به ایشان فرمود: نزدیک بیا، سپس زره و شمشیر و خاتم و مهرش را به علی(ع) داد و فرمود «برو منزل». پس از لحظاتی بیماری ایشان شدید شد و آنگاه که حالش بهتر شد، علی(ع) را ندید. به زنان خود گفت: «برادرم و صاحبم بیاید» آنان به ابوبکر گفتند و او آمد و باز پیامبر(ص) جمله را تکرار کرد و این بار به سراغ عمر رفتند و عمر آمد؛ ولی پیامبر(ص) فرمود: «برادرم و صاحبم بیاید» ام‌سلمه فرمود: «علی(ع) را می‌طلبید، به او بگوئید بیاید» علی(ع) آمد و مدتی با هم به طور خصوصی و در گوشی صحبت کردند. وقتی از علی(ع) پرسیدند، پیامبر(ص) چه گفت؟ در پاسخ فرمود: به من هزار باب علم که از هر بابی هزار باب دیگر منشعب شده بود، آموخت و چیزهایی را به من سفارش کرد که انجام خواهم داد. پیامبر(ص) در همان حال چند مرتبه فرمود: «ما ظن محمد بالله لو لقی الله و هذه عذره عنده».

در روزهای آخر از "بلال" خواست تا مردم را در مسجد حاضر کند، خطبه‌ی خواند، بعد از مردم خواست اگر کسی حقی از او به گردن دارد، مطالبه کند. هیچ کس پاسخی نداد تا سه بار پیامبر(ص) تکرار کرد تا اینکه غلامی بنام "عکاشه" برخاست و حقی را از ایشان مطالبه کرد، به قصد انتقام از پیامبر(ص)، شلاقی آماده کردند؛ ولی همین که خواست قصاص کند بر بدن حضرت افتاد و شروع به گریه کرد و ایشان را عفو نمود و پیامبر(ص) فرمود او رفیق من در بهشت خواهد بود. سپس به علی(ع) دستور داد، آن پولها را که نزد یکی از زنان بود، بگیرد و میان فقرا تقسیم کند.

لحظه وداع عزیز دل رسول خدا (ص) با پدر

در لحظات آخر عمر پیامبر(ص)، فاطمه(س) بسیار گریان بود. پیامبر(ص) او را به نزدیک خود طلبید و مطالبی را به او گفت: که فاطمه(س) گریه‌اش شدت یافت. آنگاه مطلبی را به ایشان گفت: که حضرت زهرا تبسم کرد. ایشان بر پاسخ سؤال دیگران فرمودند که لحظه اول پیامبر(ص) فرمودند: «در همین درد می‌میرم» و در باب شادی و تبسم‌اش فرمودند: تو اولین کس از اهل بیت(ع) من هستی که به من ملحق می‌شود» و این بود که من تبسم کردم. در لحظات واپسین عمر پیامبر(ص) سرش در دامان امیرالمؤمنین(ع) قرار داشت.

کفن و دفن پیامبر(ص)

هنگامه فوت پیامبر(ص) خلیفه‌ی دوم، بنابر عللی در بیرون خانه فریاد می‌زد که پیامبر(ص) فوت نکرده و بسان حضرت عیسی(ع) پیش خدای خود رفته، در این میان یک نفر از اصحاب پیامبر(ص) این آیه را خواند: "و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الارسل افا ان مات أو قتل ... " علی(ع) جسد مطهر پیامبر(ص) را غسل داد و کفن کرد؛ چون پیامبر(ص) سفارش کرده بود که نزدیکترین کس مرا غسل خواهد داد و این شخص جز علی کسی نیست. سپس چهره آن حضرت را گشود در حالی که سیلاب اشک از دیدگانش جاری بود. فرمود: پدر و مادرم فدایت ای رسول خدا(ص) با رحلت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمانها قطع گردید... اگر ما را به صبر و شکیبایی امر نمی‌کردید، آن قدر گریه می‌کردم که سرچشمه اشک را می‌شکانید». سپس در قبری که توسط «ابوعبیده جراح» و «زید بن سهل» آماده شده بود و در همان حجره‌ای که وفات یافته بود، در خانه خودش به خاک سپرده شد.

بشریت در فراق رحلت رسول اعظم و مکرم اسلام و بهترین موجود عالم امکان یتیم شد اما او از خود دین و مکتبی برجای گذاشت که بعد از گذشت 14 قرن روز به روز شکوفا و پاینده و جاویدان است و هر روز برا خیل عاشقان و پیروانش در سراسر گیتی افزود میشود زیرا مکتب او مکتب عقلانیت، وحی و براساس فطرت پاک انسان‌هاست و تا بشر هست و زندگی جریان دارد پابرجا خواهد بود.

منابع و پی نوشت‌ها: 1- شیخ مفید، الارشاد، بیروت، موسسه اعلمی، 1399 ه. ق. ص 97. الطبقات الکبری، محمد بن صامل السلمی، الطائف، مکتبه‌الصدیق، 1414، الأولى، ج 2، ص 521. 2- ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف، المکتبه الحدیثه، 1384 ه. ق. ج 2، ص 178. 3- ابن هشام، السیره النبویه، ج 2، ص 654 و ابن سعد، الطبقات الکبری، پیشین، ج 2، ص 216. 4- ابن سعد، الطبقات الکبری، ج 2، ص 334، صحیح مسلم، ج 2، ص 325. 5- الشهرستانی، عبدالکریم؛ ملل و نحل، ترجمه و تصحیح سید محمد رضا جلالی نائینی، چاپ سوم، 1360، ج 1، ص 23 و طبری، محمد بن جریر 5- تاریخ‌الأمم و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، اساطیر، چاپ اول، 1352، ج 3، ص 429. 6- ابن حنبل، احمد؛ مسند احمد، دارصار، بیروت، ج 1، ص 355. 7- طبری، محمد بن جریر، پیشین، ج 2، ص 439. 8- التذکره الحمدونیه، تصحیح احسان عباس، ج 9، صص 153 و 154. 9- نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه 23، ص 355.